

تطبیقی پیرامون قضایای کلی و جزئی در منطق جدید و قدیم

موسی ملایری*

چکیده

در این مقاله دو مدعای منطق ریاضی، صینی بر: (۱) وجودی بودن همه قضایای جزئیه (۲) شرطی بودن همه قضایای کلیه، نخست مورد بررسی و نقد قرار گرفته، سپس موضع منطق قدیم در این باب مطرح شده است. نتیجه بدست آمده آنست که هیچیک از دو مدعای فوق به صورت موجه کلیه درست نیست.

واژگان کلیدی: قضیه وجودی، قضیه شرطی، حقیقه، خارجی، قضایای کلی، قضایای جزئی.

- ۱ -

کسانی که با منطق جدید آشنا هستند، این دو قاعده مشهور در باب قضایا را شنیده اند که:

۱- هر قضیه جزئیهای وجودی است.

۲- هر قضیه کلیه‌ای به شرطیه منحل می‌شود.

مفهوم قاعده اول آن است که وجود موضوع شرط صدق قضیه جزئیه است و به همین دلیل نمی‌توان قضیه جزئیه را به شرطی تحویل برد لذا قضیه «بعضی انسانها ریاضی دانند» به معنی آن است که کسی هست که انسان است و ریاضی‌دان است؛ لذا اگر در مواردی دست کم وجود یک فرد برای موضوع محرز

* عضو هیأت علمی گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

تهران، میدان امام حسین، ابتدای خیابان دماوند، مجتمع دانشگاهی ولی عصر، دانشکده الهیات، گروه فلسفه.

نیاشد، قضیه جزئی را نمی‌توان صادق دانست.

مفهوم قاعده دوم آن است که صدق قضیه کلیه، به وجود یا عدم وجود موضوع آن وابسته نیست. به عنوان مثال وقتی قانون گذاری می‌شود «هرراننده‌ای از چراغ قرمز عبور کند مجرم است»، صدق گفتار او وابسته به وجود کسانی که از خط قرمز عبور کرده‌اند، نخواهد بود. مفهوم این قضیه و نظایر آن، چنین است که اگر فردی از افراد موضوع تحقق پیدا کند، محمول بر آن صادق خواهد بود؛ بدین صورت که اگر راننده‌ای یافت شود که از چراغ قرمز عبور کند، آنگاه مجرم است.

-۲-

آنچه گفته شد، مدعای منطق جدید پیرامون قضایای کلیه و جزئی است. بنابر صدق قاعده اول سه مشکل اساسی برای منطق سنتی مطرح خواهد شد. مشکل اول آن است که قاعده منطق سنتی مبنی بر «عکس مستوی موجب کلیه به موجب جزئی» مخدوش خواهد شد. در منطق سنتی گفته می‌شود: هر موجب کلیه صادق، عکسش به موجب جزئی صادق خواهد بود. اگر این قضیه که «هر مثلی سه ضلع دارد»، صادق است؛ عکس آن یعنی «بعضی مثلثها سه ضلع دارند» نیز صادق خواهد بود. منطق جدید نیز صدق قضیه دوم را انکار نمی‌کند اما نه بخاطر آنکه عکس مستوی قضیه اول و به عبارتی لازمه منطقی آنست بلکه به دلیل وجود مثلثهایی که سه ضلع دارند؛ لذا اگر موجب کلیه‌ای تهی باشد و به تعبیر دیگر موضوعش افراد موجود نداشته باشد، عکسش به موجب جزئی صادق نخواهد بود و اگر وجود افراد آن مسلم نباشد، صدقش هم مسلم نیست. به عنوان مثال این قضیه که «هر اصفهانی ساکن در قطب شمال ایرانی است»، صدقش محرز است؛ حتی اگر هیچ اصفهانی‌ای اکنون در قطب شمال ساکن نباشد اما قضیه جزئی «بعضی ایرانی‌های اصفهانی ساکن در قطب شمال هستند»، صدقش محرز نیست؛ حال آنکه عکس قضیه اول است. اکنون که عکس مستوی موجب کلیه به موجب جزئی موارد نقض دارد، نمی‌توان آن را یک قاعده صوری منطقی دانست (موحد، ۱۳۸۲، صص ۷-۸).

دومین مشکل، مخدوش شدن قاعده منطقی «تداخل» در منطق سنتی است. بر اساس قاعده تداخل اگر کلیه‌ای صادق باشد، جزئی آن نیز با همان حدود صادق است؛ لذا اگر قضیه «هر نویسنده‌ای الفبا را می‌شناسد» صادق است، متداخل آن یعنی قضیه «بعضی نویسندگان الفبا را می‌شناسند نیز صادق خواهد بود». در منطق جدید گفته می‌شود اگر چه قضیه دوم قضیه‌ای صادق است ولی نه به دلیل آنکه لازمه منطقی قضیه اول است؛ لذا این قاعده نیز در مواردی که موضوع قضیه کلیه افراد موجود نداشته باشد یا وجود افراد آن مسلم نباشد، نقض می‌شود و به همین دلیل یک قاعده صوری صحیح نخواهد بود.

و سومین مشکل که - پیامد شکل اول است - اینست که برخی از ضروب منتج اشکال اربعه قیاس که اثبات آنها منحصرأ از طریق قاعده عکس مستوی صورت می‌گرفت، با فرض ابطال آن قاعده، عقیم خواهند بود.

تا اینجا مدعای منطق جدید و پیامدهای آن برای منطق قدیم مطرح کردیم. اکنون ادله دو مدعای

فبق را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در اینجا خاطر نشان می‌کنیم که غرض این مقاله دفاع از منطق سنتی در مقابل منطق جدید نیست بلکه فقط به دنبال کشف این حقیقت هستیم که تحلیل درست در مورد قضایای کلیه و جزئی چگونه تحلیلی است؟

قطعاً دوستداران منطق در این گفتگو سهیم خواهند شد تا در اثر تضارب آراء و تعاون افکار، حقیقتی مکشف گردد. حقیقت از هر زبانی شنیدنی است و تقلید خواه از ارسطو باشد خواه از فرگه و راسل؛ مذموم است.

-۳-

تحلیل قضیه جزئی

در بند «۱» گفتیم که چگونه در منطق جدید قضایای جزئی وجودی دانسته می‌شوند و معنای وجودی دانستن قضیه چیست. ما ادله طرفداران این مدعا را عیناً نقل کرده و پس از هر دلیل به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

دلیل اول

اینکه منطقیان می‌گویند قضیه‌های جزئی وجودی هستند، برای این است که صدق آنها بر خلاف قضیه‌های کلی، مستلزم وجود موضوع آنهاست. صدق قضیه کلی «تمام وکیلان مجلس با رأی مردم انتخاب می‌شوند»، ربطی به وجود یا عدم وکیل ندارد. اما موجه جزئی «بعضی وکیلان، مجلس را ترک کردند». تنها در صورتی صادق است که دست کم یک وکیل موجود در خارج، مجلس را ترک کرده باشد. هر فارسی‌زبانی تصدیق می‌کند که صادق بودن جمله بالا به این معناست که دست کم یک وکیل وجود داشت که مجلس را ترک کرد. (موحد، ۱۳۸۲، ص ۱۴)

نقد و بررسی: قضیه «بعضی وکیلان مجلس را ترک کردند»، همانطور که در عبارت فوق آمده است، قضیه‌ای است وجودی، اما نه به آن دلیل که جزئی است بلکه بدان دلیل که «مطلقه و قتیه» است و مطلقه و قتیه قضیه‌ایست که بر فعلیت یافتن حکم در زمانی معین دلالت دارد. در این قضیه عبارت «ترک کردند» مبین تحقق نسبت در زمان گذشته است؛ لذا چنین قضیه‌ای قطعاً وجودی خواهد بود؛ خواه جزئی باشد خواه کلی. پس موجه کلیه‌ای را نیز که در نقل قول بالا آمده بود، اگر با کمی تغییر به «تمام وکیلان مجلس با رأی مردم انتخاب شدند» تغییر دهیم، همانند قضیه جزئی بالا وجودی خواهد بود و صدقش مستلزم وجود افراد موضوع است. آنگاه در مورد این قضیه نیز باید بگوئیم؛ هر فارسی‌زبانی تصدیق می‌کند که صادق بودن قضیه فوق بمعنی وجود مصادیق موضوع و اتصاف آنها به محمول است. پس نتیجه می‌گیریم که جزئی بودن، برای وجودی بودن قضیه نه شرط لازم است و نه شرط کافی.

دلیل دوم

اگر قضیه جزئی وجودی نباشد، پس این قاعده مسلم منطقی که می‌گوید: نقیض قضیه موجب کلی سالب جزئی است، دیگر به چه کار می‌آید؟ بنابر این قاعده، موجب کلی «تمام کلاغها سیاهند» با کشف شدن یک کلاغ سفید از کلیت می‌افتد؛ زیرا پیدا شدن این کلاغ مزاحم به این معنی است که: بعضی کلاغها سیاه نیستند و این یعنی: دست کم یک کلاغ هست که سیاه نیست. (ص ۱۵)

نقد و بررسی: در مورد قضایای جزئی سه مدعا قابل طرح است.

(الف) همه قضایای جزئی وجودی‌اند.

(ب) تنها برخی از قضایای جزئی وجودی‌اند.

(ج) هیچ قضیه جزئی‌ای وجودی نیست.

«الف» مدعای منطق ریاضی، «ب» مدعای این مقاله و بلکه مدعای منطق سنتی است و «ج» قائلی ندارد. قضیه بعضی کلاغها سیاه نیستند، قضیه‌ای وجودی است؛ یعنی شرط صدق آن وجود دست کم یک کلاغ غیر سیاه است. اما وجودی بودن این قضیه برای ابطال «ج» کافی است، نه برای اثبات «الف». به عبارت دیگر وجودی بودن این قضیه تنها ثابت می‌کند که برخی از قضایای جزئی وجودی هستند. بنابراین دلیل دوم اخص از مدعاست.

اما از نظر ما سر وجودی بودن قضیه مورد بحث، جزئی بودن آن نیست بلکه وجودی بودن نقیض آن است. به عبارت دیگر قضیه «هر کلاغی سیاه است» دائمی مطلقه و قبه است؛ چرا که محمول، بالفعل در همه اوقات وجود موضوع بر آن حمل می‌شود. چنین قضیه‌ای قطعاً وجودی و نقیض آن فعلی و قتی خواهد بود؛ به این معنی که موضوع، بالفعل در زمانی از زمانها (در این قضیه در زمان حکم) متصف به محمول است. لذا در مواردی که قضیه کلبه وجودی نباشد، نقیض آن نیز وجودی نیست. بعنوان مثال قضیه «بعضی کسانی که از چراغ قرمز عبور کنند، مجرم نیستند»، نقیض این قضیه است که «هر کس از چراغ قرمز عبور کند، مجرم است». هیچیک از این دو قضیه وجودی نیستند و قانونگذار حتی قبل از نصب هیچ چراغ قرمزی این دو قضیه صادق را در متن قانون قرار می‌دهد.

دلیل سوم

اگر در قضیه جزئی، وجود موضوع شرط صدق آن نباشد، دیگر کاربرد «بعضی» چه معنایی می‌دهد؟ بعضی از چه؟ اگر درباه بعضی موجودها نباشد، پس در باره چه صحبت می‌کنیم؟ بعضی از معدومها؟! پس قاعده «لا میز فی الاعدام» را برای چه وضع کرده‌اند؟ (همان)

نقد و بررسی: این دلیل واقعاً ضعیف است و ناشی از عدم توجه به تحلیلهایی است که در باب ظرف

قضیه جزئیه است، اما وجود اعم است از ذهنی و خارجی و تحقق موضوع قضیه در ذهن کافی است تا ما در باب عدم محض صحبت نکرده باشیم و قاعده «لا میز فی الاعدام» نقض نشده باشد. مفاد قاعده فرعیه در خصوص مطلق قضایانیز همین را می گوید. علاوه بر اینکه این دلیل اعم از مدعاست؛ چه، در مورد تمامی قضایای کلیه نیز صادق است. در مورد قضایای کلیه نیز می توان گفت: «اگر موضوعی نباشد، ما درباره چه صحبت می کنیم؟ در مورد معدوم که نمی توان سخن گفت». بنا بر مفاد این دلیل باید قضیه کلیه را نیز وجودی بدانیم و این بر خلاف مدعای نویسنده است.

دلیل چهارم

قبل از نقل این دلیل مجدداً یادآوری می کنیم که طبق آنچه (در بند ۱) گفته شد، قضیه جزئیه بخاطر آنکه وجودی است به قضیه شرطی تحویل نمی رود. اکنون می توان گفت، وجودی ندانستن یک قضیه جزئی به معنای آنست که می توان آن را همچون قضیه کلیه، به شرطی تبدیل نمود. با توجه به این مقدمه دلیل چهارم را چنین تقریر کرده اند:

اما دلیل دیگری هم هست که به تنهایی تعبیر شرطی از قضیه جزئیه را از بن ویران می کند. می دانیم که عکس موجهی جزئیه، موجه جزئیه است؛ با همان حدود. برای مثال عکس «بعضی شاعران شیرازی هستند»، این است که «بعضی شیرازی ها شاعر هستند». حال اگر تحویل جزئیه را به شرطه بپذیریم [با قرار دادن F بجای شاعران و G بجای شیرازیها] باید قبول کنیم که، بعضی F ها G هستند و بعضی G ها F هستند ... باید چنین ترجمه شوند:

$$\text{الف: } (3x) (Fx \rightarrow Gx)$$

$$\text{ب: } (3x) (Gx \rightarrow Fx)$$

... و باید قبول کنیم که دو جمله بالا با هم معادلند [یعنی جمله دوم عکس جمله اول است] و این چیزی جز یک اشتباه فاحش منطقی نیست. زیرا ترکیب شرطی در حالت کلی، عکس لازم

الصدق ندارد. (ص ۱۷)

نقد و بررسی: مفهوم تحویل جزئیه به شرطی آنست که شرطی، وجودی نیست؛ بنابر این قضیه «بعضی شاعرها شیرازی اند» باید بدون آنکه مسور به سور وجودی شوند، به این صورت ترجمه شود که

ج: «به ازای بعضی x، اگر x شاعر باشد، x شیرازی است»

و ترجمه آن به صورت «الف» که مسور به سور وجودی است خلاف فرض قائلین به وجودی نبودن جزئی است، اگرچه صحت ترجمه آن به «ج» نیز محتاج دلیل است و این مقاله درصدد بیان چنین دلیلی است.

اما اینکه نویسنده محترم نوشته اند «ترکیب شرطی در حالت کلی عکس لازم الصدق ندارد»، اگر

مقصودشان این است که ترکیب شرطی به طور کلی عکس لازم الصدق ندارد، ادعای نادرستی است زیرا همه منطقیون برآنند که شرطی متصل عکس لازم الصدق دارد. شرطی متصل موجبه جزئی به شرطی متصل موجبه جزئی عکس می‌شود. و اگر مقصودشان این است که متصله کلیه شرطی، عکسش به کلیه لازم الصدق نیست و باید به جزئی عکس شود، این گفته اگر چه درست است اما از محل بحث خارج است زیرا «الف» ترجمه یک قضیه جزئی است و باید جزئی باشد و در این صورت عکس آن به جزئی صادق است؛ زیرا عکس متصله موجب جزئی فقط به متصله موجب جزئی صحیح است.

-۴-

گفتگوی ما تا اینجا جنبه سلی داشت و به نقد ادله‌ای پرداختیم که هر جزئی‌های را وجودی می‌دانستند. اما در اینجا بر آنیم تا نگاهی ایجابی به بحث داشته و به طرح ادله‌ای بپردازیم که ثابت می‌کنند؛ بعضی جزئی‌ها وجودی نیستند.

دلیل اول: در منطق جدید گفته می‌شود: تصدیق قضیه جزئی مشروط به آنست که هنگام تصدیق، حداقل یک فرد از موضوع قضیه موجود و متصف ب محمول باشد و این معنای وجودی بودن قضیه جزئی است.

اکنون باید پرسید که آیا قضایای جزئی‌های که تحقق افراد موضوع آنها و اتصافشان به محمول مشروط به آینده است، چنین هستند؟ آیا این قضایا که: «بعضی روزهای سال آینده آفتابی خواهند بود» یا «در سال آینده بعضی انسانها خواهند مُرد» یا «بعضی از اجسام متحرک که اکنون در نقطه‌ای هستند در آن بعد در نقطه‌ای دیگر خواهند بود» یا «بعضی اجسام در ساعت یا آن بعد یا ساکن هستند یا غیر ساکن» و نظایر آنها چنین هستند؟ آیا این قضایا را اکنون که هیچک از افراد موضوع متصف به محمول نیستند، تصدیق نمی‌کنیم؟ تصدیق این قضایا به منی وجودی بودن آنهاست. سکوت در مورد قضیه آخر یا کذب دانستن آن به معنای ارتفاع یا اجتماع نقیضین خواهد بود.

دلیل دوم: قضایای جزئی‌های که وجود افراد موضوع آنها اساساً محال است، نمی‌توانند وجودی باشند اما در صدق بعضی از آنها تردید نیست. قضایایی مثل: «بعضی از مربع‌های دایره تحقق ندارند» یا «بعضی اجتماع نقیضین‌ها محالند» قطعاً صادقند ولی هیچ فردی برای موضوع آنها نیست.

دلیل سوم: که قاطع‌ترین دلیل بر مدعای ماست اینست که؛ برخی از قضایای جزئی‌ها تحقق هیچ فرد یا افرادی برای موضوعشان محرز نیست، در عین حال باید آنها را تصدیق کنیم. به دو قضیه زیر توجه کنید: الف) «بعضی اصفهانیه‌های ساکن در قطب شمال ایرانی‌اند»،

ب) «بعضی از جسمهایی که هیچ نیرویی بر آنها وارد نمی‌شود، به حرکت مستقیم و یکنواخت خود برای همیشه ادامه می‌دهند».

روشن است که وجود هیچ فردی برای دو قضیه بالا محرز نیست اما به ناچار باید آنها را صادق بدانیم؛

چون اصول مسلم استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین - که مقبول منطق جدید نیز می‌باشند -

اگر دو قضیه بالا صادق نباشند، باید نقیضشان صادق باشد درحالیکه می‌بینیم نقیض آنها قطعاً کاذب است. لذا از صادق دانستن جزئیة آنها مفری نیست؛ در غیر این صورت باید به ارتفاع نقیضین تن درداد. نقیض دو قضیه بالا به ترتیب چنین است؛

(ج) «هیچ اصفهانی ساکن در قطب شمال ایرانی نیست»،

(د) «هیچ جسمی که هیچ نیروی خارجی بر آن وارد نشود به حرکت مستقیم و یکنواخت خود برای همیشه ادامه نمی‌دهد».

این دو قضیه (ج و د) قطعاً کاذبند؛ چرا که متضاد آنها چنین خواهد بود:

(ه) «هر اصفهانی ساکن در قطب شمال ایرانی است»،

(و) «هر جسمی که هیچ نیروی خارجی بر آن وارد نشود به حرکت مستقیم و یکنواخت خود برای همیشه ادامه می‌دهد».

این دو قضیه قطعاً صادقند پس متضاد آنها (یعنی ج و د) کاذب خواهند بود و از کذب ج و د، به صدق نقیض آنها (یعنی الف و ب) حکم می‌کنیم و این به معنای وجودی نبودن الف و ب است.

کلام آخر ما در باب اینست که تحلیل قضیه جزئی به وجودی، خلط ناروایی است که بین سور جزئی و جهت قضیه صورت گرفته است. سور جزئی اساساً و به دلالت مطابقی بر کمیت افراد موضوع دلالت دارد. اگرچه ممکن است لفظی که به دلالت مطابقی بر معنایی دلالت دارد، گاه دال بر معنی دیگری باشد اما معنی دوم همیشه ملازم معنی اول نیست. ممکن است در مواردی سور جزئی بر تحقق فردی از افراد موضوع دلالت کند و در این صورت می‌توانیم قضیه را وجودی بدانیم اما این مسئله کلیت ندارد. در منطق سنتی بحث زمان صدق حکم که وجودی یا وجودی نبودن آنرا معلوم می‌کند، به درسی در بخش موجهات آمده است. از ترکیب جهاتی مثل ضرورت، فعلیت یا دوام با یکی از جهات زمانی مثل منتشره یا وقتی، وجودی بودن یا وجودی نبودن قضیه معلوم می‌شود.

به معنی دقیق ما هرگز قضیه غیر موجهه نداریم؛ عدم ذکر جهت قضیه منشأ مغالطه مذکور شده است. بحث ما تا کنون پیرامون قضایای جزئی بود و نتیجه گرفتیم که برخی از قضایای جزئی وجودی نیستند. در اینجا با ختم این بحث باب گفتگو در باب قضایای کلیه را می‌کشاییم.

-۵-

نحوه وجود موضوع در قضایای کلیه

برخی از اصحاب منطق جدید، با تمجید از نظریه تحلیل قضیه کلیه به شرطی، این تحلیل را از کشفیات منطق ریاضی دانسته و از آن به عنوان یکی از نقاط افتراق منطق جدید و سنتی نام می‌برند و اظهار می‌دارند:

منطق کلاسیک وجود موضوع را شرط لازم صدق گزارهای موجب می‌شمارد و بعضی از قوانین

ن علم مبنی بر این تعبیر است. قید مذکور نه تنها زائد است، بلکه با روح منطق ضرورت

مباینت دارد ... لهذا منطق صورت نمی‌تواند قید وجود افراد موضوع را در تعبیر این گزارها [یعنی گزارهای کلی موجب] بپذیرد؛ بلکه در این علم فقط این تعبیر را می‌توان پذیرفت که هر چیز اگر از افراد موضوع باشد، محمول بر آن صادق است. (مصاحب، ۱۳۶۶، صص ۲۲۱-۲۲۲)

گفتار فوق ناظر به بحثی است که در متون فلسفه اسلامی و نیز در برخی آثار منطقی تحت عنوان قاعده فرعیه آمده است. طبق قاعده فرعیه ثبوت چیزی برای چیز دیگر مستلزم ثبوت مثبت له است و چون در قضایای موجب، محمول برای موضوع اثبات می‌شود، لاجرم موضوع باید موجود باشد. قاعده فرعیه مبین یک اصل غیر قابل خدشه و از بدیهیاتی است که انکار آن توالی فاسده فراوانی دارد. اما مطلبی که مصنف «منطق صورت» از آن قاعده استفاده کرده ند: سخنی باطل و نتیجه خلط بین دو مقام در قضیه است؛ مقام اول مقام انعقاد حکم است. روشن است که حکم در ذهن منعقد می‌شود. اساساً حکم یا تصدیق تنها در ظرف ذهن صورت می‌گیرد و قوه حکم کتده نخست باید طرفین حکم و سپس نسبت بین آنها را تصور کند و الا باید بر امور مجهول حکم کند، که امری محال است و به همین معناست که می‌گویند: هر تصدیق -چه سلبی باشد و چه ایجابی- فرع بر تصور موضوع، محمول و نسبت بین آنهاست. با این بیان آشکار می‌شود که تعبیر سالبه به انتفاع موضوع که در منطق سنتی رایج است به این مقام، یعنی مقام انعقاد حکم مربوط نیست؛ چرا که در این مقام سالبه نیز موضوع خواهد داشت. سالبه به انتفاع موضوع به مقام دوم که شرح آن خواهد آمد مربوط است. برای بیان مبسوط این مسأله و دله آن نگاه کنید به (کاشف الغطاء، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۵۴).

مقام دوم قضیه، مقام حکایت آن از خارج است و در این مقام در منطق سنتی، نه در باب قضایای کلیه و نه در باب قضایای جزئی، نگفته‌اند وجود موضوع شرط صدق قضیه است. از تمایز بین دو مقام مذکور این نکته بدست می‌آید که استناد به قاعده فرعیه و قول به لزوم وجود موضوع قضیه در مقام اول، منافاتی با عدم وجود موضوع و تحلیل قضیه به شرطیه در مقام دوم ندارد. هر قضیه‌ای در ذهن موضوع دارد اما بسیاری از قضایا هنگام حکایت از خارج (مقام دوم) موضوع ندارند و این مسئله مانع صدق چنین قضایایی نیست. لذا در منطق سنتی قضایایی مثل: «کوه طلا زرد است» صادق شمرده می‌شوند. لذا برخلاف گفتار مرحوم مصاحب منطق سنتی؛ وجود موضوع را شرط صدق گزاره‌های موجب نمی‌داند.

-۶-

تحلیل قضیه کلیه

در «بند ۱» گفته شد که در منطق جدید قضایای کلیه به شرطی تحلیل می‌شوند. بیان دقیق این مسأله را اینگونه آورده‌اند که در فیزیک، قانونی داریم که می‌گوید: «هر جسم متحرکی که بر آن نیرویی وارد نشود، با سرعت ثابت به حرکت مستقیم خود ادامه خواهد داد». از این قانون، شرطی بودن جمله‌های کلی را به روشنی می‌توان دریافت. می‌دانیم که وجود جسمی که هیچ نیرویی بر آن وارد نشود به هیچ

وجه مسلم نیست اما این، در درست بودن این قانون تغییری نمی‌دهد؛ زیرا این قانون در واقع به این معناست که: هر شیئی اگر آن شیء جسم متحرک باشد و بر آن هیچ نیرویی وارد نشود، آن شیء با سرعت ثابت به حرکت مستقیم خود ادامه خواهد داد ... و به زبان صوری چنین خواهد شد:

$$H(x) (Fx \& Gx \rightarrow x)$$

(موحد، ۱۳۶۸، ص ۱۵۶).

از این پس ما از دو جهت در ارتباط با این مدعا گفتگو خواهیم کرد؛ یکی در باب تمامیت آن، به این معنی که آیا این تحلیل به عنوان یک قاعده صوری درباره همه قضایای کلیه صادق است؟ و بحث دیگر آنکه منطق سنتی در این باب چه موضعی دارد؟

-۷-

موضع منطق سنتی در تحلیل قضیه کلیه

چنانکه در «بند ۴» گفته شد بحث، پیرامون وجودی بودن یا وجودی نبودن قضیه را - به مفهومی که مد نظر منطق جدید است - باید در بحث موجهات جستجو کرد. قضیه مطلقه عامه یا فعلیه که بر فعلیت نسبت دلالت دارد و یا ترکیب فعلیه با جهات زمانی، می‌تواند مبین وجودی بودن قضیه باشد.

برخی از صاحب نظران معاصر وقتی تحلیل قضایای کلیه به شرطیه را در منطق جدید دیده‌اند، گمان کرده‌اند که تقسیم قضا با به حقیقیه و خارجی در منطق سنتی ناظر به این بحث است. لذا برخی بر آن شده‌اند که قضیه کلیه اگر حقیقیه باشد قابل تحلیل به شرطی است و اگر خارجی باشد چنین نیست (حائری یزدی، ۱۳۶۱، صص ۱۰۵-۱۰۴). و برخی دیگر گفته‌اند قضیه کلیه اگر خارجی باشد قابل تحلیل به شرطی و اگر حقیقیه باشد به شرطی تحلیل نمی‌شود (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۲۹۳).

دو نظریه فوق‌الذکر در مقابل یکدیگرند - و ما سر این تقابل را خواهیم گفت - اما در این نقطه مشترکند که بحث تحلیل کلیه به شرطیه را با تقسیم قضیه به حقیقیه و خارجی خلط کرده‌اند.

توضیح بحث محتاج مقدمه‌ای تاریخی است. تقسیم قضیه به حقیقیه و خارجی که با فخررازی (۱۳۸۱، ص ۱۴۱) آغاز می‌شود و در آثار منطقی قرن هفتم و هشتم بطور جدی مورد توجه قرار گرفت، اگرچه منحصر به قضیه جزئی نیست و به تصریح قطب‌رایی مقسمش همه محصورات اربعه است (۱۳۶۳، ص ۹۷)، اما طرح آن در خصوص قضایای کلی پاسخی بود به این پرسش که: آیا در قضایای کلی تنها بر افرادی حکم می‌شود که در خارج موجود شده یا خواهند شد، و یا علاوه بر آنها بر افراد مفروض و مقدری که هیچ وقت موجود نخواهند شد (اما در ذهن از افراد موضوع هستند) نیز حکم می‌شود. این پرسش پس از تسلیم به این نکته طرح شد که در قضیه کلیه حکم به ماهیت تعلق می‌گیرد؛ سپس به تبع تسری ماهیت در افراد، حکم نیز به افراد تسری می‌کند. بنابراین، شمول حکم به همه افراد خارجی موجود در حال، آینده یا گذشته، مفروض عنه بوده است و وجود افراد را در زمان حکم، شرط نکرده‌اند. آنگاه پرسش بالا مطرح شد که آیا حکم کلی شامل افراد مفروض نیز می‌شود؟ چرا که همیشه غیر از افرادی که در خارج موجود شده یا می‌شوند، افرادی به امکان عقلی ممکن الوجودند اما تحقق آنها امتناع

وقوعی دارد.

پاسخ منطقیون به پرسش فوق آن بود که قضیه کلیه به هر دو اعتبار می‌تواند صحیح باشد. اگر حکم فقط به افراد خارجی محدود شود، قضیه خارجی، و اگر افراد مقدر را نیز شامل شود، قضیه حقیقیه است. و برای اینکه شمول حکم در حقیقیه را نسبت به افراد مقدر نشان دهند، آنرا به شرطی^۱ تحویل بردند و مقصودشان آن بود که هر فردی از افراد موضوع که موجود شود خواه در فرض ذهنی و خواه به وجود خارجی، معروض حکم خواهد بود. ما به عنوان نمونه عبارات قطب رازی را که در شرح تفسیه، به تبع کاتبی این مطلب را، تقریر می‌کند، می‌آوریم:

قولنا کل «ج ب» يعتبر تارة بحسب الحقیقة وتسمى حينئذ حقیقة ... و اخرى بحسب الخارج و تسمى خارجية، المراد بالخارج الخارج عن الشاعر. اما الاول فنعني به كل ما لو وجد كان «ج» من الافراد الممكنة فهو بحيث لو وجد كان «ب» فالحكم فيه ليس مقصوفاً على ما له وجود في الخارج فقط، بل على كل ما قدر وجوده سواء كان موجوداً في الخارج او معدوماً. ف«ج» ان لم يكن موجوداً فالحكم فيه على اقراده المقدره الوجود؛ كقولنا كل عنقا طائر؛ و ان كان موجوداً فالحكم ليس مقصوفاً على افراده الموجودة بل عليها و على افراده المقدره الوجود ايضاً ... و اما الثنى فيراد به كل «ج» في الخرج فهو «ب» في الخارج و الحكم فيه على اموجود في الخارج سواء كان اتصافه بـ«ج» حال الحكم او قبله او بعده. (صص ۹۴-۹۵)

با ملاحظه عبارت بالا می‌بینیم که اولاً حقیقیه به صراحت به شرطی تحویل شده است و با توجه به ذیل عبارت مخصوصاً آخرین آن قضیه خارجی نیز صدقش مستلزم وجود موضوع، در حال حکم نیست. لذا در اینجا نیز قضیه به شرطی باز می‌گردد؛ زیرا می‌وان گفت هر فردی اگر در خارج متصف به موضوع گردد، محمول بر او صدق است و این دقیقاً همان تحویل کلیه به شرطی در منطق جدید است. اگر به مفهوم تحلیل کلیه به شرطی در منطق جدید توجه کنیم، در می‌یابیم که در آنجا شرطی در مقابل وجودی است؛ به این معنی که اگر حکم مستلزم وجود افراد باشد، قضیه، وجودی است و اگر چنین نباشد شرطی (مشروط به وجود افراد) است. به این مفهوم، قضیه یا به شرطی تحویل می‌رود و یا وجودی است. اکنون اگر به عبرت منقول از قطب رازی و توضیحات قبل از آن توجه کنیم در می‌یابیم که تحویل حقیقیه به شرطی و عدم این تحلیل در خارجی، به معنی وجودی نبودن حقیقیه و وجودی بودن خارجی نیست بلکه در نقل قول بالا به صراحت آمده است که صدق هیچیک مستلزم وجود موضوع در حال حکم نیست. بنابراین هر دو به مفهوم مورد نظر منطق ریاضی، قابل تحویل به شرطی اند. با این تفاوت که خارجه مشروط به وجود خارجی است اما حقیقیه مشروط به وجود، اعم از خارجی و ذهنی است. با این بیان معلوم می‌شود که نه قضیه حقیقیه، نه خارجی، هیچ یک وجودی نبوده و هر دو قابل تحویل به شرطی اند. پس هر دو نظریه فوق الذکر که یکی تنها خارجی را قابل تحویل به شرطی می‌دانست و دیگری تنها حقیقیه را به شرطی منحل می‌کرد، درست نبوده و لزوماً بین بحث تحلیل به شرطی و تقسیم قضیه به حقیقیه و خارجی ناشی شده‌اند.

-۸-

تحليل كليہ به شرطی در منطق جديد

در منطق جديد گفته می‌شود؛ همه قضایای کلیه قابل تحویل به شرطی‌اند. ما برای بررسی صحت این مدعا به نکته‌ای در باب قضیه خارجی اشاره می‌کنیم. تفسیر مشهور و راجح در باب مفهوم قضیه خارجی همان بود که در «بند ۷» گفتیم اما تفسیر دیگری نیز از خارجه در آثاری مثل منطق منظومه (سبزواری، ۱۳۸۰، ص ۲۴۸)، کاوشهای عقل نظری (حائری، ۱۳۶۱، ص ۲۵۰) و منطق صوری (خوانساری، ۱۳۶۷، ص ۲۲۳) می‌بینیم که بر اساس آن در قضیه، خارجه فقط بر افرادی حکم شده که در گذشته یا در زمان حکم موجود بوده یا هستند و قضایایی مثل: «هرکس که در لشکرگاه بود کشته شد» یا «هرخانه‌ای در هیروشیما نابود شد» یا «هر شخص ساکن در فلان شهر مبتلا به فلان ویروس است» را از این قبیل می‌دانند. اگرچه در منطق قدیم کسانی این قضایا را به شخصیه باز گردانده‌اند اما در منطق ریاضی این قضایا قطعاً کلیه‌اند، درعین حال می‌بینیم که هیچیک قابل تحلیل به شرطی نیستند؛ چرا که صدق حکم مستلزم وجود همه افراد موضوع است و چنین قضیه‌ای را به اصطلاح منطق ریاضی باید وجودی دانست نه شرطی. بدین ترتیب این مدعای منطق ریاضی که هر کلیه‌ای قابل تحلیل به شرطیه است، نیز مخدوش می‌گردد.

پی‌نوشت

۱. برخی از اهل دقت نظر به اینکه در این قضایا حمل وجود دارد، آنها را مشروطه می‌دانند و نه شرطیه (جوادی آملی، ۱۳۷۵، صص ۱۱۱-۱۱۲ / نبوی، ۱۳۷۷، ص ۸۶) اما به نظر می‌رسد علی‌رغم صحت این گفته تعبیر مشروطه یا حتی تحویل آن به شرطیه به لحاظ صوری منعی ندارد.

منابع

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۵). *رحیق مختوم*، قم: نشر اسراء.
 حائری یزدی، مهدی. (۱۳۶۱). *هرم هستی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 حائری یزدی، مهدی. (۱۳۶۱). *کاوشهای عقل نظری*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
 خوانساری، محمد. (۱۳۶۷). *منطق صوری*. تهران: انتشارات آگاه.
 رازی، فخرالدین. (۱۳۸۱). *منطق الماخص*. تحقیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد. تهران: دانشگاه امام صادق.

رازی، فطرب الدین. (۱۳۶۳). *شرح شمسیه*. قم: انتشارات زاهدی.

سبزواری، ملاحادی. (۱۳۸۰). *منطق منظومه*. تحقیق حسن زاده آملی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

کاشف الغطاء، علی. (۱۴۱۱ق). *نقد الآراء المنطقیه*. بیروت: مؤسسه النعمان.

